

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد به یک مناسبتی که رسیدیم به مسئله اراضی مفتوح عنوانه و در شرح کلام شیخ، رسیدیم به مسئله ای که مربوط به خیبر بود و به یک مناسبتی می گفتیم دیگه حالا یک مقدار متعرض بحث خیبر بشویم که چون هم در روایات ما این مسئله آمده و هم در روایات اهل سنت این بحث یکمی روشن بشود، دیروز از روایات اهل سنت خواندیم یعنی بیشتر به یک کتاب چون اگر می خواستیم کتاب های متعدد این ها دیگه خیلی بحث را طولانی می کرد و عرض کردیم چون مخصوصا بعضی از اهل سنت دارند که عمر که مسئله زمین عراق را خراجی قرار داد بعد گفته بود به این که اگر من زنده باشم چیزی را به اصطلاح فتک خواهد شد إلا این که تقسیم می کنم مثل این که رسول الله قَسَمَ خیبر، به این مناسبت در بحث خیبر ر فتیم حالا بحث ما در خیبر نبود و مجبور شدیم عبارات اهل سنت را مخصوصا در این دو سه روز از کتاب واحدی، کتاب ابن شبه، عمر ابن شبه که از کتاب های قدیمی و معروفی در این جهت است آن را به اصطلاح متعرض شدیم و روشن هم شد که واقعا هم ابهام دارد یعنی انصافا اگر ما باشیم و ظاهر آن قصه این انصافا محل ابهام است و محل اشکال است که روشن نیست که واقع قصه خیبر چی بوده یعنی اشکالات فنی دارد و نمی دانیم اصلا چه شد سعی کردند دروغ نگویند و معذک مطالب را مخفی بکنند این به هر حال این امر روشنی نیست، یک مقداری عباراتشان را خواندیم معظم عباراتی که در آن جا بود یک مقدار زیادیش نه فقط از صحابه عادی بود، از تابعین و تابع التابعین بود اصلا که وضع خیبر، در باب خیبر این چند تا روایتی که ما خواندیم حتی یک رواحد واحده هم از امیرالمومنین نبود با این که همه می دانند فاتح خیبر ایشان است، یعنی اگر بنا بود صحبتی راجع به خیبر بشود علی رأس قضیه امیرالمومنین است، نمی دانم حالا چرا این طوری شده، از آن ور آن تقسیمی را هم که نوشتند نوشتند تقسیم کرده رسول الله برای اهل حدیبیه، حتی کسانی که در جنگ حاضر بودند در جنگ خیبر به آن ها داده نشد، به اهل حدیبیه، حتی کسانی که از اهل حدیبیه در جنگ نبودند و به جعفر برادر

حضرت امیر که از حبشه آمده بود حدود چهل نفر بودند به این ها دادند با این که این ها اصلا در جنگ نبودند. باز ابوهریره ادعا می کند که ما که از یمن آمدیم یعنی عشیره ابوهریره که دوس باشد پیغمبر ما را که حدود هشتاد نفر بودیم به ما ها داد، چیز عجیب غریبی است، آدم متحیر است که این تقسیم بندی به چه صورتی تصویر می شود، سه بخش انسان می بیند، اولاً در بعضی از عبارات دارد که حضرت اصلاً ۳۶ سهمش کرد و هر سهمی هم ۱۰۰ نفر و ۱۸ سهم برای خودشان، ۱۸ سهم برای مسلمان ها دادند، من در بعضی از کتب اهل سنت باز دیدم که مثلاً آن سهمی که مال خودش بود شق و نطاة دو تا از قلعه های خیبر و کتیبه را برای مسلمان ها قرار دادند، باز در همین کتاب عمر ابن شبه بو که کتیبه را از خمس قرار داد برای خودشان، خیلی مشوه است کلماتشان واقعا چیز عجیبی است و بعد بیرون کردن یهود که عرض کردیم دیگه چند نقل مختلف که چرا یهود را از مدینه بیرون کرد و روشن هم نیست، عرض کردیم در کتاب صحیح بخاری در خود کتاب آمده، حالا نمی دانم ذیل حدیث است یا حدیث است، از خودش اضافه کرده، اجلاهم عمر إلی تیما و اریحا، تیما که خب اصلاً جز زمین شام نیست، جز جزیره العرب است، اصلاً جز بلاد طی حساب می شود، تیما که این طور است، اریحا جز اردن است، در جغرافیای قدیم جز اردن که همین شامات باشد و نوشتند فاصله او با بیت المقدس، چون من دیروز عرض کردم احتمال می دهم عمر می خواسته این ها را به بیت المقدس برگرداند چون این ها در حدود پانصد و شصت هفتاد سال بود یهود را از بیت المقدس بیرون کرده بودند آن احتمال رومی، احتمال می دهم شاید هدفش این است که این ها را به بیت المقدس برگرداند. لکن فکر نمی کنم، حالا این در حد احتمال است فکر نمی کنم چون ظاهراً مشکل سر برگشتن یهود نبود، هم اسرائیلی ها یعنی هم فلسطینی ها و هم رومی ها مانع بودند، آن ها اجازه نمی دادند یهود به بیت المقدس برگردد، خب یهود که دلش می خواست برگردد تا این جریان جنگ جهانی دوم و این بازی هایی که راه افتاد و تصمیماتی که کشور ها گرفتند و بعد سازمان ملل که مطلعیم یهود را به بیت المقدس و به اسرائیل برگردانند، البته آن ها وقتی آمدند بیت المقدس را نگرفتند، یک اصطلاحی دارند زمین های ۱۹۴۸، آن غیر از بیت المقدس است، بیت المقدس جز اردن بود، بعد از ۱۹۴۸ اسرائیل که درست شد اما بیت المقدس جز اردن بود، افرادی که به حج می رفتند به اردن می رفتند و از آن جا بیت المقدس می رفتند، بیت المقدس را اسرائیل در سال ۱۹۶۷

گرفت، یک حمله ناگهانی کرد که معروف شد فرودگاه های کشور های عربی را شب زد، اردن و مصر و سوریه را، آن وقت سه بخش را به اسرائیل اضافه کرد، یکی صحرای سینا را که از مصر گرفت، بیت المقدس و کرانه باختری، این رودخانه اردن هست رود اردن آن ساحل شرقیش اردن است ساحل غربیش همین بیت المقدس است، این کرانه یعنی ساحل، باختر هم غربی، این غربش همین خلیل و بیت المقدس، همین قسمتی که هست، این ها را در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ گرفت و در سوریه هم جولان، مناطق جولان را هم در سوریه گرفت، آن وقت سینا در ۷۳ به حسب ظاهر، حالا جنگ ظاهری که در ماه رمضان شد با یک شرایط سختی و با یک بازیگری های خاصی به مصر برگشت، سینا به حسب ظاهر در اختیار مصر است اما خیلی، سینا سه چهار قسم است هر قسمتش یک شرایط خاص خودش است، جولان هم یک مختصرش برگشت و إلا جولان هنوز دست صهیونیست هاست، آن وقت بیت المقدس را هم اجازه دادند که برای فلسطینی ها باشد، کرانه باختری این قسمتی است که فلسطینی ها برای خودشان تشکیلات داشته باشند که الان معروف به کرانه باختری است، البته اسرائیل هم آن جا وجود دارد، اسرائیل هم هنوز اصرار شدید دارد که بیت المقدس پایتخت دائمی و ابدی ماست، باید پایتخت ما این باشد اما هنوز رسماً نتوانسته، هنوز تل آویو به صورت پایتخت است. علی ای حال این ها ظاهراً در فکر بازگشت بودند و ظاهراً حتی اگر عمر می خواست برگرداند ظاهراً خود فلسطینی ها و بعد رومی ها نمی گذاشتند که این ها برگردند، اجازه بازگشت نداشت، به هر حال این طور که در کتاب جناب مستطاب معج البلدان دارد که نوشته که فاصله اریحا با بیت المقدس یومٌ للفارس، من چند بار عرض کردم این ها اصطلاحات زمان قدیم است الان مثلاً شده کیلومتر و فرسخ و این جور حرفها، در زمان قدیم به جای این که مثلاً می گفتند مسافت چقدر است می گفتند یک روز راه است، دو روز راه است، آن وقت این اصطلاحشان این جوری بود یک روز با شتر را حدود بین ۴۵ تا ۴۶ کیلومتر حساب می کردند، می گفتند یک روز، یک روز یعنی یک روز با شتر، عرض کردم این را هم ما از این راه گرفتیم که فاصله بین مکه و مدینه قطعاً ده منزل بوده یعنی ده روز راه بوده، چه می رفتند مکه و چه به مدینه می آمدند ده منزل بوده چون الان هم فاصله بین ۴۵۰، ۴۶۰ کیلومتر است ظاهراً باید بگوییم هر منزلی ۴۵، ۴۶ کیلومتر، آن وقت هر منزلی هم اصطلاحشان بوده: دو تا برید بوده، مخصوصاً شنیدم مرحوم آقای بروجرودی احتمال دادند

برید، غیر از بروجردی، آقای بروجردی احتمال دادند برید از بریده دُم باشد یعنی چون حیوانات را در چهار فرسخ چهار فرسخ عوض می کردند، بریده دُم یعنی دُم حیوان بریده چون اگر دم اسب آویزان بود نمی توانستند با سرعت بروند، دُمش را یا می بریدند یا جمع می کردند می بافتند برای این که به پاش نخورد لکن معروف در لغت عرب برید را از برد گرفتند، من احتمال می دهم اصلا لغت دیگری باشد یعنی از خنک کردن یعنی تند می آمده چهار فرسخ استراحت می کرده، خودش و اسبش را عوض می کرده و باز چهار فرسخ می رفته هر چهار فرسخ را برید می گفتند، هر برید بنابراین بیست و دو و نیم تا ۲۳ کیلومتر که می گفتند چهار فرسخ، چهار فرسخ نیست دقیقا، هر بریدی دوازده میل بوده هر سه میل تقریبا که همین مایلی که الان در غرب باشد، الان مایل می گویند، در میل تقریبا ۱۸۷۵ این حدود هاست، در غرب هم دو مایل هست، یکی اروپایی است و یکی آمریکائی است، همین حدود هاست، به دو هزار متر نمی رسد، یک حسابی برایش نوشتند که چند وجب است، وجبش چند تا انگشت است، انگشتش چند تا جو است، جو چند تا موی قاطر است، یک حساب هایی دارند حالا دیگه به همان حساب ها مراجعه بشود زیر دو هزار قطعه، هر سه برید را، هر سه میل را ما اصطلاحا یک فرسخ اسمش را می گذاریم یا فرسنگ لکن نیست، سه تا نیست، از سه تا کمتر است، الان خب فرسخ را به شش کیلومتر اما سه برید کمتر از شش کیلومتر است، حدود ۲۲ و نیم تا ۲۳ است، تقریبا حدودی اگر بخواهیم حساب بکنیم این است و من عرض کردم آن برید سابق را نمی توانیم دقیقا تفسیر به اصطلاح امروز بکنیم چون اصطلاح امروز دقیق شده، حساب شده، متر دارند، سانتی متر دارند و این را اندازه گیری کردند، می دانید الان در دنیای خارج در موزه لوور فرانسه برای کیلو و متر یک دانه با طلا درست کردند و در یک محفظه خالی هم نگهداری می شود به عنوان معیار وزن جهانی که اگر اختلاف شد مثلا گرام، لفظ گرام یا گرام یا عرب ها جرام هم بهش می گویند، بیشتر گرام می گویند، گرام اصلا لفظ یونانی است، در طب قدیم هم هست، این ها خیال می کنند که مثلا تازگی ها فرانسوی ها راه انداختند، ما در کتاب شیخ الرئیس در قانون در بحث اوزان هم دارد لکن گرام در همان وقتش هم مبهم است، حالا من وارد بحث نمی شوم. آن وقت الان گرام را یا گرام را یک میلی متر مکعب آب مقطر در ۴ درجه حرارت، مقطر هم که توش شوائبی نباشد، مخلوطی چیزی نباشد، چهار درجه حرارت هم برای این که آب در این چهار درجه وزن

واقعی خودش را حفظ می کند، اگر بیشتر بشود کم می شود، کمتر بشود سنگین تر می شود، آن وقت هزار تا از این گرام را اندازه گرفتند یک کیلوگرام یعنی هزار تا را اندازه گرفتند از طلا درست کردند گذاشتند در موزه لوور فرانسه که اگر اختلاف شد چون طلا فعلا، حالا بعدا این اورانیوم عمر هایش را نمی دانم، در تاریخ بشر طلا پر عمر ترین فلز است، مثلا آهن که زود زنگ می زند طلا در حدود عمر طبیعی طلا را بیست هزار سال نوشتند، بیش از تمدن بشری، تمدن بشری هفت هشت هزار سال است، علی ای حال چون این تغییر نمی کند و زنگ نمی زند، کم و زیاد نمی شود با وزن این حساب کردند، این الان این جور حساب ها شده چون می دانید که به طور کلی رسمش این است که امر اعتباری را به امر حقیقی ارجاع بدهند، این به طور کلی است چون امر حقیقی ثابت است، اگر اختلاف افتاد با آن درستش می کنند، این به طور کلی است، در طول تاریخ هم این قدر گفتند اوزان را درست کردند، عوض کردند چنین کردند، چند تا از خلفا نوشتند که در دار الضرب که سکه ضرب می زدند به دقت و به ظرافت و انصافا هم ظرافت های عجیبی دارند، خیلی عجیب است، انصافا حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشوم، این ها را معین کردند اما من فکر می کنم این انتقال در دنیای لا اقل فعلی ای که ما داریم خیلی دقیق نباشد یعنی مثلا بگویند ده منزل بوده بین مکه و مدینه دقیقا فاصله ها مثلا ۴۵ کیلومتر بودند، تصویرش خیلی مشکل است، الان چرا مثلا می گویند از این جا فرض کنید پانزده کیلومتری ماشین تاکسی حق خروج ندارد، مبدا شهر را حساب می کنند، از پانزده کیلومتر ده کیلومتر ده کیلومتر حتی ممکن است با سانتی متر حساب بکنند، حتی بالاتر از آن من گاه گاهی در این تقویم ها فاصله کره ماه را با زمین گاهی با متر مثلا چند هزار، صد و بیست هزار کیلومتر و فلان و فلان و دو متر، آخریش یا دو و دو دهم متر، فاصله کره ماه را با زمین با سانتی متر و متر حساب می کنند، این در سابق نبود یعنی این انتقال از آن حالت موجود به این حالت دقیق با مشکل روبروست، این را دقت بکنید، چرا؟ چون این ها نمی آمدند دقیقا ببینند بهش ۴۵ کیلومتر دقیقا این جا را چون آن جا منزل جایی بود که آب بود، امکانات آب بود، چشمه ای بود یا مثلا گودال آبی بود یا امکان داشت مثلا چاهی بکنند، این امکانات در جاهای مختلف بین مکه و مدینه مختلف است، ممکن است این چاه را در این جا در فاصله ۴۸ کیلومتری در چاه بعدی، این نیست که دقیقا درست سر همان ۴۵ کیلومتری، این اصطلاحی که ما الان داریم این خیلی دقت بکنید

تفسیر این دو تا باهمدیگه خیلی مشکل است مگر از راه ائمه علیهم السلام اثبات بشود، این به طور کلی مشکل دارد، نمی خواهم بگویم چقدر هم، الان در این ساعت هایی هست که درست می کنند ژاپن و .. درست می کنند اوقات شرعی، مثلا سحر را نوشته از ساعت فرض کنید در همین ساعت فعلی که مثلا حدود تقریبا ۵ و ۲۰ دقیقه اذان می گویند مثلا سحر را نوشته ۴ و ۳۸ دقیقه و چند ثانیه، فکر نمی کنم انسان عربی سحر را به این معنا گفته که دقیقا دقیقه و ثانیه اش را مشخص بکند، این که گفتند از سحر سدس یا ثلث، ثلث به اعتبار طول آفتاب حساب کردند، سدس تا فجر، تا اذان صبح که سحر به مقدار سدس لیل است این سدس لیل پیش آن ها دقیق مثل امروز نیست، امروز چون دقیقا می آیند در این جا می گویند غروب خورشید چه ساعتی بوده، طلوع خورشید چه ساعتی است، می دانید در غروب هم اختلاف آخرین جزء خورشید، در طلوع هم ظهور اولین جز خورشید، غروب با طلوع فرق می کند.

پرسش: اگر ما قائل باشیم که عدد مفهوم دارد

آیت الله مددی: که قطعا دارد، می دانم این ها اجمالی است، می خواهم بگویم دارد، سدس را به آن دقتی که الان بگوید چهار و بیست و پنج دقیقه و شش ثانیه این را نمی شود گفت، انسان عربی که می گفت سدس اللیل مرادش این نیست، این چنین چیزی را نداشتیم.

پرسش: مبهم ۱۶:۴۲

آیت الله مددی: نه لازم نیست چون در اصل جعلش این دقت نبوده

به هر حال من نمی خواهم وارد بحث بشوم، بین ۴۵، آن وقت خیبر را در یک روایت داریم که البته سند ندارد، ما فعلا هم نمی خواستیم آن را بخوانیم اشاره می کنم، نوشته سه روز، کلمه روز دارد، به روز رسیدیم، روز در اصطلاحشان دو بار حرکت را صبح تا نزدیک های ظهر، بعد از ظهر، شب هم که استراحت بود هر دفعه اش را یک برید یعنی به قول خودشان خنک می کردند اگر از برد باشد یا به قول آقای بروجرودی بریده دُم، یعنی حیوانی که، اسبی که دمش را بریده اند، فکر نمی کنم، اصلا اصطلاح دیگری باشد، یا از مثلا فرض کنید ثمودی یا اهل کتابی یا جای دیگری، اصلا این لفظ عربی نیست، بیهود دنبال این بحث ها می روند.

.....

به هر حال چیزی در مورد چهار فرسخ صبح می رفتند، چهار فرسخ بعد از ظهر می رفتند این را می گفتند مسیره یوم، آن وقت این مسیره یوم می شود ۴۵ کیلومتر، سه روزش می شود ۱۴۵ کیلومتر، سه روز را وقتی که مسافت مثلا تهران تا قم را سه روز می رفتند، می گفتند تهران تا قم مسیره ثلاثه ایام، وقتی می گفتند مسیره یوم یعنی ۹۰ کیلومتر، مسیره یوم، بعد ها چون همان مسلمان ها اسب داشتند نه این که نباشد، کم بود بعد اسب زیاد شد آمدند این مسیره روز را هم باز با اسب حساب کردند، نوشته مسیره یوم للفارس، در همین کتاب مجمع البحرین، من در جایی دیدم الان مصدرش در ذهنم نیست تازگی ها تصادفا در خانه هم هر چه فکر کردم یادم نیادم، هر سه روز با شتر یک روز با اسب، این این طوری، مسافت این طوری شد، هر سه روز با شتر یک روز با اسب پس اگر بگویند مسیره یوم در حجاز یعنی ۴۵ کیلومتر، اگر در ایران و این جاها که بود می گفتند یعنی ۱۳۵ با اسب، پرسش: روایت است؟

آیت الله مددی: نه نه اصطلاح تاریخی است، اصطلاح جامعه است

سه روز با شتر یک روز با اسب، من یک گزارش دیدم یک آقای نوشته که ما با شتر رفتیم در یک روز ۴۳ کیلومتر رفتیم، اما من به نظرم ۴۵، ۴۶ کیلومتر بود، یک گزارشی نوشتند که ما اصلا با شتر رفتیم مسیر یوم

پرسش: شتر هم سرعت دارد

آیت الله مددی: روز هم فرق می کند خب

پرسش: باشه، اسب هم همین طور است

آیت الله مددی: بله اسب هم فرق می کند، روز هم فرق می کند و لذا این یک نوع استاندارد است به اصطلاح ما، عبارت است پس بنابراین فاصله مابین اریحا و بیت المقدس تقریبا فاصله تهران و قم بوده، شاید هم به این جهت بوده که این ها را که به بیت المقدس راه نمی دادند، فلسطینی ها نمی گذاشتند اسرائیلی ها برگردند چون دعوا بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها بوده، اصلا اجازه نمی دادند اسرائیلی ها برگردند، می گفتند شما غاصبید زمین ما را می خواهید بگیرید، آن ها هم می گفتند شما غاصبید، دعوایی که الان

هم الحمد لله برقرار است، این چند هزار سال این دعواست. غرض به هر حال و رومی ها هم که آمدند مسلط شدند بر قسمتی از، کل این منطقه نه این جا، این ها راه نمی دادند، ظاهرا عمر این ها را تا اریحا فرستاده بود، یک فاصله ۱۳۵ کیلومتری یعنی نوشتند مسیره یوم للفارس، مسیره یوم للفارس این است، عرض کردم این زیاد است مثلا طائف را با مکه یک روز و نصفی، هفتاد کیلومتر است، الان طائف تا مکه هفتاد کیلومتر است، این هی مسیره یوم، مسیره ثلاثة ایام، مسیره خمسة ایام مرادشان با شتر است، چند دفعه ای نقصه را نقل کردم زرقا یک زنی بود که چشم آبی داشت که مدعی پیغمبری شد، خب خیلی باهوش و با استعداد بود و چشم بسیار قوی داشت، این خیلی معروف است، احتمال می دهم شاید مبالغات باشد مخصوصا مدعی پیغمبری هم بوده، می گویند با چشمش بالای تپه می رفته مسیره ثلاثة ایام را می دیده یعنی به این معنا که مثلا می گفته من می بینم یک کاروان دارد می آید اوصافش این است، فلان، بعد از سه روز او به آن جا می رسیده یعنی می توانسته مسافت ۱۳۵ کیلومتر را با چشمش ببیند یعنی اگر بین تهران و قم کوه نبود می شود مثل تهران را ببیند، این مسیره ثلاثة ایام یعنی ۱۳۵ کیلومتر، الان این را اصطلاحا دوربین صیادی، این دوربین صیادی دوربینی است که با آن می شود ۱۳۵ کیلومتر را ببیند، علی ای حال کیف ما کان این هم راجع به قضیه خیبر.

آن وقت راجع به قضیه خیبر ما یک عبارتی داریم که ثلاثة ایام اما در کتاب معجم البلدان نوشته ثمانية بُرد، این را من گفتم که عبارت معجم هم، ثمانية بُرد یعنی چهار روز چون هر روزی دو تا برید بود، صبح مثلا چهار فرسخ، ظهر هم چهار فرسخ، هر چهار فرسخ برید بود پس قاعدتا، در روایت ما دارد علی مسیره ثلاثة ایام، من فدک را می بینم حدود ۲۵۰ کیلومتری مدینه است از اهل مدینه رفقای که رفته بود گفت ۲۵۰ کیلومتری است، این فدک را می دانم اما این مسئله این که به اصطلاح این که این مسئله در روایت دارد سه روز، الان فدک فاصله اش را این طور که در تاریخ نوشتند با خیبر حدود سی چهل کیلومتر بوده، الان فدک را من ۲۵۰ شنیدم، فدک با خود مدینه ۲۵۰ پس بعید نیست که خیبر، نشد هم تفصیلی در این کتاب، حالا این کتاب هایی که نوشتند زیاد شده، نشد این ها را نگاه بکنم، باید قاعدتا چیزی حدود دویست، دویست و ده کیلومتر فاصله با مدینه داشته باشد، به نظر ما حرفی که در معجم البلدان است دقیق تر باشد، مسیر چهار روز است نه مسیر سه روز.

پرسش: مسیر رفت و آمدش چند روز است؟

آیت الله مددی: عرض کردم آن نکته را دقت بکنید چون این ها می آمدند محل استراحت قرار می دادند لذا مسیر تا مثلاً ۴۵ کیلومتری معین بود، سر ۴۵ کیلومتری آب معین بود، کاروانسرا معین بود، آن جا باید اتراق می کردند، اتراقشان آن جا بود لذا خواهی نخواهی این طور نبود که در بیابان هر جا بخواهند بروند ملث الان آسفالت هم نبود، مسیر بود مشخص بود و برای این که شب در آن جا اتراق کنند لذا کسانی بودند که آشنا بودند که باید از این مسیر برویم تا برسیم به منزل اول و دوم و سوم و چهارم، خب این هم اجمالاً راجع به خیبر که مسافتش با مدینه.

آن وقت یک روایتی است، این روایت را مرحوم شیخ صاحب وسائل در ابواب زکات الغلات آورده، حالا من هم از همان ابواب زکات الغلات جامع الاحادیث بخوانم و این را مرحوم صاحب وسائل در زکات الغلات آورده رضوان الله تعالی علیه و آقایان هم بحث کردند در کتاب زکاة الغلاة این طور است، از کتاب کافی نقل کرده در جلد سه کافی عده من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن عیسی معلوم است اشعری، عن علی ابن احمد ابن اشیم، چند دفعه عرض کردم این یک شخصی است که مرحوم اشعری ازش نقل می کند و کلاً مجهول است، هیچ اطلاعی از ایشان نداریم، نمی شناسیم که ایشان کیست، حالا بعد توضیحاتی عرض می کنم.

عن صفوان ابن یحیی، البته مرحوم استاد سابقاً مثل بقیه تفکراتی که دارند بنایشان به این بود که ایشان مجهول است و قبول نداشتند، این مستند ایشان کتاب زکات را اگر آقایان داشتند، کتاب زکات جلد ۱ مستند ایشان صفحه ۱۲۷ متعرض این روایت شدند و رد کردند، نوشتند علی ابن احمد ابن اشیم و این که شنیدم در حوزه های ما اشیم می خوانند! اشیم نیست، اشیم در لغت عرب کسی که، مردی که دارای خال، شامه یعنی خال، خال در بدنش باشد بهش اشیم می گویند، زن را هم شیماء می گفتند، شیماء که معروف است، بین عرب ها لفظ شیماء معروف است، شیماء زن خانداندار است، مثل احوال و حوالا، این ها صفات بدنی انسان است دیگه، احوال کسی که یک چشمش چپ است، احوال کسی که یک چشم است و الی آخره، این ها به اصطلاح صفاتی بودند که به اصطلاح بین مرد و زن، اشعر که عرض کردیم اشاعره قم، اشعر بچه ای که مثلاً شخصی که خیلی بدنش پر مو باشد بهش اشعر می گفتند.

.....
علی ای حال ایشان اسمش اَشِیم است، اَشِیم هم نیست

عن صفوان ابن یحیی و احمد ابن محمد قالا ذکرنا له الکوفة و ما وضع علیها من الخراج

این البته قالا ذکرنا له، له را زدند به حضرت رضا، ابوالحسن رضا علیه السلام، این جا که الان ندارد

قال علیه السلام من اسلم طوعاً تُرکت ارضه فی یده، اگر خودش اسلام آورد ارضش در دستش و أخذ منه العشر مما سقط السماء و
الانهار و نصف العشر

ده درصد یا پنج درصد مما کان سقی بالرشاء

این را عرض کردم در آن زمان اصطلاح بود، اصلاً اصطلاح است ارض عشر، ارض عشر هر زمینی که مالکش مسلمان باشد باز
زکات بدهد این می شود ارض عشر، ارض عشر اصطلاح است چون زکات متعارف این بوده که زمین ها را آب می دادند، اگر آب
بدهند باید مثلاً پنج درصد، اگر مثلاً متعارف بوده زمین هایی مثل دیم و این ها ده درصد، ده درصد را باید بدهند

و مما سقی بالرشاء پنج درصد

پس اگر مسلمان بود ازش زکات گرفته می شود

فیما عمروا منها

آن زمین هایی را که آباد کردند، فرض کن می روند خراسان را هم می گرفتند، حضرت می فرمایند آن جایی که آباد است چون
مسلمان شدند زکات می دهند، ببینید اصطلاح این است، ببینید من عرض کردم ما یک چیزی در روایات داریم یکی این که این را
الان به زبان خودمان معنا نکنیم، اگر کشوری در جنگ با مسلمان ها مسلمان شدند می گویند املاکتان ملک خودتان، فقط باید زکات
زمین را بدهید، آن هم در اشیای معین، اطلاق ندارد، یا گندم بوده، یا جو بوده یا کشمش بوده یا به اصطلاح خرما بوده، آن هم با این
نسبت، این فیما عمروا منها آن هایی که آباد است.

و ما لم يعمره منها اخذه الامام اما آن زمین هایی که تا حالا کسی کاشته این در اختیار دولت است، اخذه الامام در اختیار دولت است، دولت به افراد می دهد، مثل همین تشکیلاتی که الان در زمان های مختلف

فقبله ممن يعمره

این قَبْل یعنی قبالة، باهش قرارداد می بندد، می گوید آقا شما این زمین را بگیر، این زمین مال شما، البته این جا یک نحوه است، تو بگیر در این زمین کار بکن مثلا سالی در مقابل هر هکتار، این مالیاتی بوده که از زمین گرفته، سالی در مقابل هر هکتار شما مثلا ده هزار درهم بده، این می شود جز زمینی که موات بوده به اذن امام، خب سوال این است که اگر امام بهشان قبالة داد و معین کرد برای زمین این قدر، خیلی خب این ها هم درآمد داشتند برای زمین هم ده هزار درهم، اضافه بر او بر گندمشان هم زکات هست یا نه؟ عرض کردیم یکی از مباحث بسیار مهم در آن زمان این بود، اصلا خود بحث این بود مثلا کسی که جزیه می دهد این رفت یک زمینی را بگیرد و از دست سلطان و بنا شد از پول زمین ده هزار، می گفتند اگر زمین را گرفت دیگه جزیه نمی خواهد بدهد، یا اگر بنا شد زکات بدهد دیگه پول زمین ندهد، اگر پول زمین داد دیگه زکات را ندهد، روشن شد؟ ایان بحث های اقتصادی متعارف آن زمان بود که آیا اگر کسی امام به او زمین را تقبیل، تقبیل یعنی قبالة، به نحو قبالة در اختیار او قرار داد فرض کنید سالیانه شما برای این زمین، حالا زکات، حالا گندم گیرش آمد، اضافه بر آن قبالة که ده هزار درهم باشد باید عشر و نصف عشر هم بدهد یا نه؟ در این جا امام می فرماید قبله الامام ممن يعمره و کان این پولی که به دست می آید للمسلمین، این پولی که در می آید به خزانه می رود، یکی از موارد خزانه این است، ما چون در بحث های مصادر بیت المال مفصل صحبت کردیم یکی از موارد این است زمین هایی است که امام در اختیار افراد قرار می دهد به نحو قبالة که بیاپید روی زمین کار بکنید و مثلا سالیانه این قدر بدهید، این یک نحوه اش است

و علی المتقبّلین فی حصصهم العشر و نصف العشر

.....

لکن این مانع از عشر نیست، یک رای دیگه این بود اگر بنا شد من قبالة زمین بدهم دیگه معنا ندارد که خودشان هم زکات بدهند یا به اصطلاح امروز می گفتند دو تا مالیات بر یک مال نمی شود، شما یک مالیات بر زمین می گیرید آن قبالة مالیات زمین بود، این عشر مالیات خود محصول بود، روشن شد؟ و لذا اگر در این زمین مثلاً ذرت کاشت بنا بر فتوای شیعه که در ذرت زکات نیست این فقط مالیات اول را می دهد زمین، دیگه زکات ندارد، یعنی این ها می آمدند می گفتند مالیات زکاتی یک چیز است، مالیات زمین چیز دیگری است، مالیات زمین همان ده هزار درهم است، این قبالة ای است که ازش گرفته می شود اما زکات یک مالیات دیگری است، این مالیات مرتبط به گندم است، هر کسی که در این مملکت یک مقدار مثلاً ده هکتار زمین دستش باشد هکتاری ده هزار تومان باید بدهد مثلاً ده هزار تومان باید بدهد، این مال زمین است، این به ازای زمین است، هر کسی که تولید گندم کرد مثلاً بنا بر معروف بین شیعه نزدیک ۸۵۰ کیلو بیشتر باشد از این گندم باید ده درصدش را به اهل مملکت بدهد یا مسلمان ها بین فقرا بدهد. دقت شد؟ پس این از آن روایاتی است که می گوید زکات با قبالة زمین جمع می شود، زکات مثلاً جزیه با خراج جمع می شود چون عده ای می گفتند که حتی عده ای می گفتند اگر ذمی که جزیه می دهد آمد زمینی که دست یک مسلمان بود گندمزار بود خرید دیگه نباید زکات بدهد چون زکات، زکات اصولاً مسلمان، اصلاً زکات یعنی مسلمان، این اصطلاح بود، تا می گفتند علیه العشر، نصف العشر، اگر مسلمان نبود می گفتند جزیه، یا صلح زمین و جزیه، دقت می کنید؟ این اصطلاحات را خوب دقت بکنید چون این ها خیلی تاثیرگذار است

و علی المتقبلین، مراد اینجا از متقبلین یعنی مسلمان، اگر مسلمان نبود جزیه می گرفتند، جزیه مالیات سرانه است یعنی هر فردی، عرض کردم چهل و هشت درهم، ۲۴ درهم، ۱۲ درهم، نوشتند وقتی که وضع جزیه بر عراق شد دیگه متونش را نخواندیم، نوشتند، این که می گوید علی المتقبلین یعنی متقبلین مسلمان، فی حصصهم العشر و نصف العشر و لیس فی اقل من خمسة اوصاف شیء من

الزكاة

خب این تا این جا

پرسش: زمین موات را طرف مالک می شد؟

آیت الله مددی: این جا دارد که هنوز دست امام است، مالک نمی شود، این قباله است، آن وقت با روایاتی که من احیا ارضا مواتا می شود جمع بکنیم، می تواند بهش بگوید برو احیا بکن ملک تو بشود، می توانی بهش بگوید ما به تو سالیانه این قدر اجاره می دهیم، هر دوش، نتیجه جمعش هر دو می شود.

بعد امام می فرماید و ما اخذ بالسيف و آن چه که با شمشیر گرفته می شود

یقبله بالذی یُری، عرض کردیم وقتی ما در حوزه ها خود ما می خوانیم یُری می خوانیم، آن چه که نظرش است، یُری است لکن این اهل سنت که من کتبشان را دیدم که چاپ می کنند قدیمی ها و الان ضبط می کنند یُری ضبط می کنند، و همین هم درست است چون یک مصطلحی بوده فعلی که می خواهند بگویند مقدس است و این یعنی رای کشکی نیست، این یک رای درست و حسابی است یعنی کانما خداوند در قلب او گذاشته، یُری یعنی پراه الله، یریه الله، خدا به او نشان داده، این اصطلاح مثلاً ما تری فی هذا المطلب، در روایت ما هست، در کتب اهل سنت همه این ها را ما تری ضبط می کنند، نه این که تو کشکی مشککی چی میگی؟ خداوند در قلبت مثلاً آن حالتی را که خدا قرار می دهد چیست؟ ما تری فی مثل هذه الارض، این بالذی یُری یعنی بالذی یُری الامام، مثل آیه مبارکه یرفع الله الذین آمنوا، در آمنوا به صیغه معلوم است، و الذین اتوا العلم، این جا اتوا العلم به صیغه مجهول است، کانما در ذهنشان بوده که علم صحیح با آن ارتباط با غیب و با حضرت حق است، و الذین اتوا العلم یعنی آتاهم الله العلم، این صیغه مجهول به کار برده شده به خاطر این که مراد از آن خداست، آن کسی که با ارتباط با حق تعالی به روشنی می رسد، و الذین اتوا العلم، فذلک الی الامام بالذی یقبله بالذی یُری کما صنع رسول الله بخیر

این مشکل کار این جاست که اهل سنت می گویند رسول الله با خیر مفتوح عنونة عمل نکرده، این ظاهرش این است که مفتوح عنونة

عمل کرده

.....

کما صنع رسول الله بخيبر، آن وقت در این جا دارد قبل سوادها و بیاضها، سیاه و سفید، این سیاه و سفید اصطلاح است، مثلاً علیکم بالاحمرین، احمر دو تا قرمز نه این که هر چی قرمز باشد، مراد سرکه و خرماست چون قرمزند، این که مثلاً در سفره احمرین، احمرین در این جا مراد خرما و سرکه است، این بیاضها، زمین را بیاض می گفتند درخت را سواد می گفتند، یعنی زمین مفاد این روایت این است که هم زمین خیبر ملک مسلمان ها شد هم درخت هایی که به ملک، دقت کردید؟ پس رسول الله قبله للیهود نه این که گفت زمین مال شما باشد، درخت هایتان هم مال شما، ملتفت می شوید چی می خواهم بگویم؟ قبل سوادها و بیاضها، یعنی ارضها، این لف و نشر مشوه است، این ارضها تفسیر بیاض است و نخلها تفسیر سواد است، جابجا شده، زمین را اصطلاحاً بیاض می گفتند، درخت را هم سیاهی می گفتند چون از دور مثل سیاهی دیده می شد، این قبل هم معنایش این است که وقتی پیغمبر اکرم خیبر را فتح کردند زمین خیبر چون عرض کردیم این که عمر این ها را بیرون کرد این هم بحث بود که عمر به این ها این طور که نوشتند عمر به این ها چون نوشتند پول محصولش یعنی محصولش، درآمدش چهل هزار وثق بوده که من عرض کردم چهل هزار چیزی مابین چهار هزار و پانصد تن تا حدود مثلاً نزدیک شش هزار تن، نه شش تن، شش هزار تن یعنی محصول خیبر نزدیک فرض کنید حدود پنج هزار تن بوده، مجموع دو تاش یعنی مجموع جو و مجموع خرما، آن وقت بنا به این بوده که دو هزار و پانصد تومان به مسلمان ها داده بشود، دو هزار و پانصد تا هم مال، این را امام تعبیر به قبل می کند یعنی زمین مال مسلمان ها، خوب دقت بکنید، درخت هم مال مسلمان ها، محصولی که به دست می آید نصفه بشود.

پرسش: همان قباله ای که هست

آیت الله مددی: همان قباله

این بحث خود این بحث این روایتی که الان از امام رضا نقل کردیم خود این روایت و استدلال در کتب اهل سنت هم هست لکن چون

امروز وقت تمام شد فقط اشاره می کنم

و الناس يقولون

مراد از الناس فتوائی بوده که عده ای از علمای اهل سنت داشتند، نه همه شان

لا تصلح قبالة الارض و النخل و قد قبل رسول الله الخبير و على المتقبلين سوى قبالة الارض العشر و نصف العشر في حصصهم، این ها باید زکات هم بدهند، این حدیث را مرحوم آقای خوئی در همین مستند در بحث زکات آوردند که معلوم می شود زکات بر کفار هم

بوده

عرض کردم ایشان همین یعنی کسانی که استدلال کردند به همین ظاهر روایت و إلا کسی که متون تاریخی و متون فقهی را نگاه بکند این جز مسلمات است که هر جا گفتند عشر و نصف عشر یعنی مسلمان، اصلاً تصویر کافر نمی کردند.

پرسش: و الناس گفتند؟

آیت الله مددی: نه و الناس یقولون، این را شرح ندادم، آن یکیش را گفتم، آن وقت خوب دقت بکنید مرحوم آقای خوئی نوشتند سند حدیث ضعیف است چون علی ابن احمد ابن اشیم مجهول است، خود محشی کتاب خود مرحوم مقرر خدا رحمتش کند سید بزرگواری بود رضوان الله تعالی علیه، خیلی وقت ها پیش ایشان درس آقای خوئی می نشست رحمة الله علیه، ایشان نوشته که آقای خوئی بعد این را توصیف کردند به کامل الزیارات، ایشان در درس توجه نداشتند، علی ابن احمد ابن اشیم در کامل، همین شخص از ش نقل می کند احمد اشعری در کامل الزیارات هست لکن ایشان از مبنای کامل هم بعد برگشتند

پرسش: مبهم ۳۹:۱۵

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، حالا یک قرائن دیگری هم ذکر می کنیم، آن وقت از طرف دیگه گفتند این حدیث در کتاب وسائل باب جهاد العدو آمده، این حدیث در کتاب وسائل آمده این جور، احمد ابن محمد ابن عیسی عن احمد ابن محمد ابن ابی نصر که بزنی باشد قال ذکر ابی الحسن الرضا الخراج لذا اشکال می کند محشی و مقرر که این به سند صحیح در کتاب دیگر وسائل آمده، این یک لطائف فراوانی دارد ان شا الله فردا یک مقدار این را شرح بدهیم اقلاً یکمی نکات حدیثی را بگوییم و بعد

برویم دنبال بقیه بحث

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله) جلسه : ۱۵

موضوع: مکاسب محرمة شنبه: ۱۳۹۶/۶/۲۵

صفحه ۱۶

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين